

## فرانک، زنی که ضحاک را سرنگون کرد (3) فرانک ، و انقلابِ او در بینش

فرانک، مادر فریدون ، برای  
دگرگونه ساختنِ « بینش ضحاکی » برمیخیزد

.....  
« حکمت الله » و « بینش ضحاک » ،

از « ذوق ، یاچششِ عذابِ دادن » میرویند

.....  
انقلاب در بینش، با انقلاب در چشش، آغاز میشود

.....

گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان  
برداشتمی ، من این فلک را ز میان  
از نو ، ..... فلکی دگر ، چنان ساختمی  
کآزاده ، به کام دل رسیدی ، آسان – خیام

« به کام رسیدن و کام بردن و کامکاری » ، مسئله «چشیدن و مزیدن  
است ، و از چشیدن و مزیدن است که در فرهنگ ایران ، « بینش  
بنیادی » ، پیدایش می یافته است . بینش بنیادی، بینشی است که  
واقعیت داده میشود ، کار بند است .

فرانک ، در شاهنامه ، میداند که ضحاک ، در اثر تغییر چشش هست که  
تغییر بینش داده است . ضحاک در عذاب دادن و کشتن و « ارّه کردن  
انسانها به دونیمه هست که کام می برد ، چون دردی را که دیگری  
میچشد، شادی میشود که او میتواند بچشد . تا دیگری درد نبرد و

شکنجه نشود ، او نمیتواند شاد بشود. بینش ضحاک ، بینشی است که از « چشش شیره گیاه » به « چشش گوشت، در دریدن جانها از همدیگر » دگرگون شده است. این تغییرچشش ، علت تغییر بینش و تغییر شیوه حکومتگری گردیده است. قدرت او برپایه این بینش قرار دارد که تا دیگری ، درد را نچشد، او نمیتواند شادی از قدرت خود را بچشد. هنگامی که مردمان از آزار او، درد میبرند ، او کام میبرد. درد و عذاب دیگران ، تبدیل به « شادی در بینش قدرت و حکومت » او میشود. اینست که تا مردمان ، عذاب های او را در بُن وجودشان نچشند ، او نمیتواند ، قدرت و سلطه خود را بر دیگران بچشد و از آن کام ببرد. شادی دیگران از زندگی ، بینش او را از قدرت به هم میزند. اینست که در قرآن نیز واژه « ذوق » ، فقط در «اظهار غضب الله» بکار برده میشود. تا کفار، عذاب الله را نچشند ، الله ، نمیتواند قدرت و قهاریت و سلطه خود را بچشد. در حالیکه در فرهنگ ایران ، ذوق هرگز در این رابطه بکار برده نمیشود و همیشه با عشق مستی وصال کار دارد :

عشق ، آدمیت است ، گر این ذوق در تو نیست

همش رکتی ، به خوردن و خفتن ، دواب را

اشتر به شعر عرب ، در حالت است و طرب

گر « ذوق » نیست توردا ، کژ طبع جانوری ( سعدی )

ذوقی چنان ندارد ، بی دوست ، زندگانی

دودم به سر برآمد ، زین آتش نهانی ( سعدی )

و مولوی « ذوق » را که « عشق ورزی دوجفت » است ، دروازه زندگی حقیقی میخواند. ولی وارونه چنین مفهومی از « ذوق » ، الله در قرآن ، همیشه به فکر چشاندن حریق و عذاب و سعیر به کفار است ، تا حکمت الهی ، در او پیدایش یابد. « ولندیقهم من عذاب غلیظ » و « نُذقه من عذاب الیم » و « ذوقوا عذاب النار » و « فذوقوا لعذاب بما کنتم تکفرون » . با این چشاندن عذاب و شکنجه دادن و به آتش سوزاندن ... است که الله ، به « حکمت خود در حکومت » کردن میرسد

و از آن کام میبرد و قدرتش را در عمق وجودش میچشد . حکومت الهی، بر پایه داشتن این « حکمت » است .

قدرت وسلطه و غلبه ، تا در بُن جان ، چشیده نشود ، به پیشیزی هم نمی آرزد . همه میخوانند به قدرت برسند ، تا مستی از شادی آن را در جان خود بچشند . این چشش قدرت وقهاریت و غضب و سخط و ارباب خودش ، هنگامی امکان پذیر است که مردمان ، عذاب او را در بُن و کل وجودشان بچشند . فلسفه مجازات و کیفرو جهنم و جهاد و امر به معروف ونهی از منکر، همه از این حکمت ، گسترده شده است . حکمت او، زاده از این همین رابطه دوچشش ( چشش شادی او، در چشش عذاب دیگران ) باهمست . تا انسانها عذاب را در کل وجودشان نچشند ، در او ، چشش قدرت وسلطنت وقهاریت پدیدار نمیشود .

این حکمت ( بینش ) اوست که تبدیل به « حکومت » میشود . و فرانک ، میداند که حکومت ضحاکي ، بر بینشی گذارده شده است که از « چشش خونخواری و درندگی وسختدلی وتجاوز و ارباب » پیدایش یافته است . حکومت ضحاکي یا حکومت اسلامی ، باید در عذاب دادن وشکنجه کردن وترساندن ، به تجربه درستی واعتبار بینش وحکمت خود برسند .

مسئله تغییر قدرت وحکومت ضحاکي ، تغییر دادن چشش در هر دوسو هست . مسئله تغییر قدرت ، هنگامی حل میشود که وقتی ملت ، شادی را در بُن زندگیش میچشد ، این شادی ، تبدیل به شادی حکومت گردد . مذاق و ذوق ، با گوهر انسان وتحول یابی گوهر انسان وخدا کار دارد . هم تصویر انسان وهم تصویر خدا ، هر دو باید عوض شوند .

ذوق ومذاق ، در اصل ، معنای « سلیقه هنری » را که امروزه دارد ، نداشته است . ذوق ومذاق ( در پهلوی ، میزاگ ) با جفت شوی وانبازشوی وجودی یا گوهری با هم کار داشته است . میزاگ، که معربش « مذاق » است ، وهمان واژه « مزه » ماست ، در اصل به

معنای « آمیختن وجفت شدن و مهررزیدن» است . گوهرالله درچشانیدن عذاب به مردمان است که قدرت وسلطه و بینش خود را میچشد . این را در فرهنگ ایران « زدارکامگی » میگفتند ( از زدن ، کام بردن ) . اینست که برای تغییر گوهرحاکمیت و حکومت ، باید شیوه چشش ، تغییر باید . خیام ، در رباعی که در بالا آمد ، در پی آنست که انسان آزاد ، بتواند درگیتی کام ببرد ، وشادی زندگی را در همین گیتی ، نقد و بیواسطه بچشد و برای این کار ، درمی یابد که باید کل جهان واجتماع وقوانین موجود را ویران ساخت ، چون این جهان واجتماع وقانون ، به « غایتی دیگر» خلق شده است که متضاد با غایت چشیدن شهد زندگی و آزادی درگیتی هست .

خیام ، بدان گونه که الله این جهان را آفریده است ، اعتراض میکند ، ودر اندیشه آنست که خودش خدائی دیگر بشود وجهانی دیگر بسازد ، تا در آن ، انسان آزاده ، به آسانی ، به کام دلش برسد . او اعتماد به توانائی خود، در آفریدن چنین جهانی دارد . او میداند که جهان وتاریخ و حکومت وقانون و بینش ، باید آنگونه بشود که انسان در آزادی ، شیرینی زندگی را در همین گیتی بچشد . چشیدن ، مسئله نقد بودنست . « کام یافتن وبه کام رسیدن » ، مسئله چشیدن هستند . مراد و مقصود و آرزو و مطلوب و آرمان و آرامش وامنیت وموفقیت و زندگی کردن به دلخواه و شادی ، چشیدنی و رسیدنی هستند . این ها ، حواله به آخرت داده نمیشوند . « رسیدن » هم چنانچه دیده خواهد شد ، همان چشیدن شیرابه و گوهر چیزها درگیتی هست . « کام »، دهان وسقف دهان و درویش ورامین نیز، « اندام زایشی انسان » هست . آرمان بهزیستی و دیرزیستی نیز که در فرهنگ ایران ، خرداد وامرداد ( هاروت وماروت ) بوده اند ، خدایان دهان ودستگاه گوارش ، یا به عبارت دیگر، اصل مزه هستند . بهزیستی و دیرزیستی ، باید چشیده ومزیده شوند . ازاین رو با این خدایان ، این آرمانهای بزرگ ایران ، طرد شدند . طرد هاروت وماروت ، طرد آرمان چشیدن مزه بهزیستی درگیتی بود . رام نیز، که همان فرانک باشد، وخدای زمان

وزندگیست ، خدای مزه نیز هست . زندگی درگیتی و در زمان ، مزیدنیست ، نقد است . به عبارت دیگر ، در فرهنگ ایران ، زندگی در زمان درگیتی ، باید خوشمزه باشد ، چون خدا که در زندگی ، پیکرمی یابد ، خوش مزه است . رام یا فرانک ، که خدای زمان و زندگی و مزه هست ، و خدای زندگی و موسیقی و رقص و شعر و شناخت است ، اصل مزیدن و چشیدن است . « خدا » را هم در مزیدن و چشیدن ، یعنی در رابطه مستقیم زندگی کردن میتوان شناخت ، چون میتوان او را مانند آب و شیر و باده در خون خود ، هنجید (= کشید ) . انسان از نوشیدن خدا که شیرابه و جان در هر چیزی درگیتی است ، از شادی ، مست میشود .

شناختی که از چشیدن ، پیدایش نیافته ، شناختی است که بار بردوش انسانست . شناختی که از چشیدن پیدایش نیافته ، بر ضد خدا و بر ضد جان و بهزیستی هست ، و آزادی را از انسان ، سلب میکند ، و خدا را از انسان ، تبعید میکند . آزادی را باید چشید تا شاد شد . چشیدن ، پیوند مستقیم یافتن با بُن و حقیقت چیزهاست . چشیدن ، بینش بیواسطه با جهان است . انسان آزاد ، نیروئی در خود سراغ دارد که میتواند جهانی نوین بیافریند که به کلی با جهان موجودی که الله آفریده ، فرق دارد .

خیام جهانی و قوانینی را که الله ، خلق کرده نمی پسندد و رد میکند . او بر ضد غایتی است که برای زندگی انسان در این جهان گذارده شده . در این جهانی که الله آفریده ، آزادی نیست . جهانی ، جهان آزاد است که انسانهای آزاد ، میتوانند آن جهان را به کام دل خود بسازند . خیام در این چهارپاره ، غایت آفرینش جهان نوین را « زیستن شاد و آزاد انسان » میداند ، و ارخدائی روبرمیگرداند که در جهانش نمیتوان در آزادی ، شادی را درگیتی چشید و از آن کام برد . خیام به دنبال شادی که فقط « تسکین دهنده دردها در این گیتی » است نمیروود . خیام ، نمیخواهد با میگساری ، دردهای این گیتی را فراموش سازد . اساسا فلسفه نوشیدن باده در ایران ، برشالوده « تسکین دادن درد و غم

واندوه و فراموش ساختن زورکی آنها « نهاده نشده بود . « باده نوشین ، نام خود « رام = خدای زندگی و شادی = فرانک » بود . خیام ، وارونه آنچه به او نسبت میدهند ، چاره نهائی کار را ، در این میدانده که این جهان و این قوانین و این غایت را باید به کلی ویران ساخت .

به عبارت دیگر ، خیام ، این خدا و این شیوه آفرینش و « غایتی را که در آفرینش دارد » ، ازین قبول ندارد ، و از سوی دیگر ، در خود نیز ، نیروئی می یابد که میتواند جهانی دیگر بیافریند که در آن ، انسان آزاد میتواند به آسانی ، شهد خوشی را که در گوهر این گیتی هست ، بچشد .

چرا آزادی و غایت و مراد و مقصود ، چشیدنی است ؟ در فرهنگ ایران ، دیده میشود که « بینشی که از چشیدن » برمیخیزد ، بینشی است نیرومند که به خود واقعیت می بخشد . آنچه را انسان با کل هستی اش از شیرابه جهان ، می چشد ، تبدیل به بینشی میشود که توانا به واقعیت دادن خود هست . بینشی نیست که فرسخها از واقعیت دور و بیگانه است . بینشی نیست که انسان در هر عمل و فکری که میکند ، از آن میگریزد و پشت به آن میکند ، و همیشه نیز گرفتار تقصیر و گناه و ریا هست . بینش چششی ، بلافاصله در اندیشه و گفتار و کردار ، سر ازیر میشود و تحول به اندیشه و گفتار و عمل می یابد .

از این رو « خرد » در فرهنگ ایران ، « کاربند و کارگزار » هست که با پدیده های جهان ، جفت و انباز میشود و آنها را میچشد . بینش « خرد کاربند » ، خردی که آنچه میاندیشد ، واقعیت نیز میدهد ، از چشیدن مستقیم و بی واسطه انسان پیدایش می یابد . بینشی ، کارگزار یا کاربند ( موءثر ) است که از چشش گوهر چیزها درگیتی ، زاده میشود . خرد کاربند ، خردی که آنچه میاندیشد ، واقعیت میدهد ، « بینش چششی » است . بینشی که از چشش برخاسته است ، بینشی است که میآفریند و به خود واقعیت می بخشد . با شناخت این پیوند « بینش با چشش » در فرهنگ ایران هست که میتوان دریافت چرا خدایان ایران ( کرمانیل در شاهنامه که سیمرغ ، خدای آسمانست ، و

ارمائیل = ارمنتی که خدای زمینست ( هردو ، آشپز و خوالیگرند . خوالیگر ، همان واژه « خوال = خوار = خور = xvar » است . بنا برناظم الاطباء معنای خوالیدن ، چشیدن است . معنای دیگر آن ، خور دن است . ولی در اصل « خور = خوار » معنای « نوشیدن » داشته است . ارتا و آرمنتی ( آسمان و زمین ) که با هم در هر وجودی ، یک تخم هستند ، خوالیگرند ، اصل چشمش هستند . حقیقت خود را میچشانند . خودشان در هر جانی ، چشیده و مزیده میشوند .

انسان در نوشیدنست که میمزد و میچشد . انسان در شنا کردن و در شستشوی خود ، آب را میچشد . انسان در نوشیدن از جام جم ، معرفت را میچشد . در تورات ، انسان میوه درخت معرفت را « میخورد » و به بینش میرسد . در فرهنگ ایران ، خوردن که با « جویدن دندان » کار داشته باشد ، تداعی « درندگی » میکرده است ، که پیکریابی « اصل خشم یا قهر و تهدید » است . از این رو همان واژه « نوشیدن » را برای « عمل خوردن » بکار میبرند . ایرانی در خوردن هم ، می نوشد . واژه « خوردن » ، به معنای « نوشیدن » است . انسان مانند درندگان نمیخورد ، بلکه می نوشد . انسانیت ، با نوشیدن ، و با بینشی که پیآیند نوشیدن شیر از پستان مادر است ، پیدایش می یابد . گیاهان روی زمین ، پستانهای « گش ئوروان یا گاو طلوس رنگ » هستند و از نوشیدن شیر این گاو زمینست که بینش مهری در انسان پیدایش می یابد . انسان در زندگی در گیتی ، شیرابه جهان هستی را می نوشد و میچشد تا با جهان جفت و انباز شود ، تا با جهان مهربور زد . در فرهنگ ایران ، انسان ، از رود خانه شیرابه هستی میگذرد و آبیاری میشود ( شنا میکند ، شسته میشود ) و بینش و روشنی و شادی ، از او میروید . بینش حقیقت و خدا ، با نوشیدن و چشیدن و مزیدن کاربرد . انسان ، باید خدا یا حقیقت یا بُن گیتی را باید بچشد و بمزد ، تا خدا و حقیقت و اصل را بشناسد . فرهنگ ایران در اثر این مفهوم « چشیدن » ، بر ضد مفهوم « واسطه و پیامبر و فرستاده » بود .

درفر هنگ ایران ، به آموزگار ، چشیتار گفته میشد. آموزگار ، کسی نیست که معلوماتی را به ما درس بدهد ، بلکه کسی است که شیوه چشیدن گوهر چیزها را درگیتی به ما یاد میدهد . به ما یاد میدهد چگونه با آزمایش میتوان ، درونمایه گیتی را چشید . پدیده های جهان ، چشمک ( chashmak ) ، سرچشمه ( اصل ) و غنی ، وتوانگروباشکوه و درخشانند . « چشم » انسان ، پس از آنکه شیرابه پدیده را چشید، روشن میشود و می بیند و از این رو چشم نامیده میشود .

تا «چشم» ، نچشد، پیوند مستقیم با گیتی ندارد . انسان درچشیدن اندکی از چیزها ( چاشنی ) میتواند کیفیت و ماهیت آنرا تمیز و تشخیص بدهد . این رابطه مستقیم و بی واسطه با گوهر چیزها ، اصل شناخت شمرده میشد . چشتک ، حکم و عقیده و تفسیروراءى و فتوى هست . چشیشن ، آموزه و تعلیم و موعظه و یاد دادن است . انسان باید برای یاد گرفتن و آموختن و برگزیدن ، بچشد . انسان ، چیزی را فهمیده و شناخته ، که شیرابه آنرا خودش مستقیماً چشیده است . معلومات و مفهومات و اصطلاحاتی که من از دیگری وام میکنم و یاد میگیرم ، همه مرا از « چشیدن » دور و بیگانه میکنند .

این شیوه تفکر از کجا میآید ؟ از آنجا که خدا در ایران ، دایه و مادر انسان بشمار میرفت و بینش انسان ، پیآیند نوشیدن شیر از پستان مادر است . انسان ، تخمیست که با مزیدن شیر مادر ، که جان اوست ، و هنجیدن آن ، میروید و سبز و روشن میشود ، یعنی به بینش میرسد . بینش ، رویش آمیزش تخم انسان با شیر خود مادر یا خدا هست .

خدا ی ایران که دایه و مام هر انسانی هست ، با شیری که تحول یابی جان خود اوست ، تخم انسان ( مردم = مر + تخم ) را آبیاری میکند و از هنجیدن این شیر است ، که خرد ، در انسان پیدایش می یابد . اینکه با مزیدن انگشت کوچک یا انگشت ، خرد و جان وارد درتن انسان میشوند و درهمه تن ، مانند پا در کفش ، میگسترند ، مکیدن

شیرازپستان مادر، عبارت بندی میشود . انگشت کوچگ یا انگشت ،  
نماد نوک پستان مادر است .

هم واژه «کام» و هم واژه « رسیدن » در رباعی خیام ، با چشیدن  
کار دارند . برای ساختن جهانی نوین که انسان در آزادی ، شادی را  
در گیتی با جانش بچشد ، باید « بینشی که در جهان، چیره است » ، و  
« بینش ضحاکي » است ، دگرگونه ساخت . و درست فرانک ، برای  
دگرگونه ساختن « بینش ضحاکي » برمیخیزد . بینش ضحاکي ،  
چیست ؟

هنگامیکه ما امروزه بحث از « بینش » میکنیم ، فرسخها از « فلسفه  
بینش » در فرهنگ ایران ، دور و بیگانه ایم . بینش ما ، بی آنکه آگاه  
باشیم ، « بینش نوری » هست ، بینش با واسطه نور هست ،  
در حالیکه بینش هزاره ها در فرهنگ ایران ، « بینش چششی » بوده  
است . بینشی ، که مستقیماً از چشیدن و مزیدن و مکیدن شیرابه گیتی ،  
از جان انسان پیدایش می یابد . بینشی که هرگونه « واسطه ای » را  
رد و طرد میکرده است . حتا انسان در فرهنگ ایران ، با چشم ،  
در آغاز، میچشد و از این چشش چشمست که چشم ، می بیند . بینش  
چشم هم از چشش است و برای این خاطر، چشم نامیده میشود .  
در فرهنگ ایران ، با چشیدن و مزیدن است که از کل تن انسان ، بینشی  
پیدایش می یابد که سراسر هستی او را فرامیگیرد و تحول میدهد . این  
چشیدن شور و تلخ رویدادها هست که گوهر « آزمایش » است .  
چیزی را انسان آزموده که جانش ، آنرا چشیده است . بینش و هنر باید  
از این چشیدنهای جان در آزمایشها ، از انسان ، فراروید و ببالد . از این  
چشیدن در آزمایشهاست که هنرهای انسانی پدیدار میشوند :

غم و شادمانی ببايد کشيد ز هر شور و تلخی ببايد چشيد

جوانان داننده با گهر نگیرند بی آزمایش هنر

این اندیشه که با چشیدن ، سراسر وجود انسان تحول می یابد در عرفان  
ایران باقی میماند ، هر چند رابطه نقدی آن در رابطه با گیتی ، به کنار  
نهاده میشود

تامی عشق تو، چشید دلم از بد و نیک، بر کران آمد  
 از سر نام و نیک و روی وریا با سر درد جاودان آمد ( عطار )  
 با چشیدن است که در انسان، بینشی پیدایش می یابد که همه توبه های  
 دینی را میشکند و به فراسوی مفاهیم بد و نیک شریعت گام می نهد. با  
 این رابطه مستقیم با حقیقت در چشیدن است که انسان پشت به شریعت  
 میکند.

از باده عشق تو، یکی جرعه چشیدیم  
 صد توبه، به یک جرعه، شکستیم دگر بار ( عطار )  
 این رابطه مستقیم و بیواسطه انسان با حقیقت و خدا واصل، که  
 در نوشیدن و چشیدن و ذوق عبارت بندی شده، و سرمایه آزادی دینی  
 و اجتماعی و حقوقی و سیاسی است، اساساً از روشنفکران درک  
 نمیگردد.

ارزش افکار شعرا و عرفای ایران، در تاسیس آزادی اندیشه و بینش  
 ناشناخته مانده است، چون رابطه ای که در فرهنگ ایران، میان «  
 چشیدن» با «بینش» و «تحول کلی انسان و تحول در کلیه ارزشها»  
 بود، فراموش ساخته شده است.